اصلاحات در غیاب «سازماندهی مردمی» پیش نمی‌رود

مصاحبه با دکتر حبیب‌الله پیمان (بخش پایانی)

گفتگو: هاله باستانی

علی‌رغم عوامل دلسرد کننده حضور مردم در صحنه، آیا شما فکر نمی کنید که بعدها در تاریخ کشور ما از اتفاقی که در دومین انتخابات شوراها افتاد، به عنوان اشتباه مردم در این مقطع یاد شود؟

داوری در این مورد که آیا مردم اشتباه کرده‌اند یا نه، کار ساده‌ای نیست. اگر در جامعه یک نهضت و جنبش ملی وجود داشت به احتمال قوی، مردم به فراخوان آن برای شرکت در مبارزه انتخاباتی پاسخ مثبت می دادند، چنانکه در دوران نهضت ملی یا در دوران انقلاب که مردم بر محور یک جنبش فراگیر متحد شده بودند و به رهبران آن اعتماد داشتند، به دعوت برای هر اقدام سیاسی دموکراتیک، از قبیل تحریم یا شرکت فعال در انتخابات، جواب رد نمی دادند.

برای ایجاد این جنبش اجتماعی و پر کردن این خلاء چه باید کرد؟ به خصوص در انتخابات اخیر از اپوزیسیون هم با توجه به همه محدودیت‌هایی که داشت، هیچ کاری ساخته نبود.

در مورد نیروهای مخالف، توضیح چند نکته ضروری است: اول اینکه تکرار می‌کنم زیر فشار محدودیت های اعمال شده درگذشته، ارتباط احزاب مخالف با هواداران و لایه‌های اجتماعی قطع شد و آنها از سطح احزاب و گروه های فعال به محفل های روشنفکری تنزل مرتبه یافتند. زمانی هم که فضا تا اندازه‌ای باز شد، باز فعالیت این نیروها در میان اقشار جامعه و حتی دانشجویان با محدودیت‌مواجه بود و درنتیجه در این دوره هم امکان بازسازی تشکیلاتی و سازماندهی نیروهای اجتماعی نیافتند و به صورت جزیره های روشنفکری جدا از متن مردم باقی ماندند. در یک مقطع، در زمان انتخابات مجلس، نشانه های استقبال مردم از آنان آشکار گردید و فرصتی کوتاه برای ارتباط و گفت‌وگو پیش آمد که خیلی زود با شروع برخوردهای گسترده و تعطیلی دسته جمعی مطبوعات و هجوم به دانشجویان، قطع گردید و ادامه نیافت. از این رو عملاً نمی توانستند جنبش اجتماعی را احیا و توسعه دهند. دوم اینکه خود آنها هم به خاطر برخی ضعف‌ها که معلول گسست از پایگاه اجتماعی شان و پاسخگو نبودن در برابر توده هواداران و اقشار مردم است، از همان فرصت های موجود نیز خردمندانه برای تشکیل جبهه‌ای متحد گرد شعار مشترک و عمومی آزادی و دموکراسی و استقلال و عدالت اجتماعی، اقدام جدی نکردند. گرایش های سکتاریستی و شخصیت محوری نیز به این تفرقه کمک کرد و تشکیل جبهه متحد ملی و دموکراسی، بازهم به تأخیر افتاد و مانع از جلب اعتماد و امید مردم به یک اتحاد و همبستگی ملی در داخل کشور شد.

تبلور این تفرق هم انتشار لیست‌های پراکنده‌ای بود که همین نیروها هر کدام، جداگانه برای معرفی کاندیداهای انتخابات دومین دوره شوراها منتشر کردند. به نظر می آید نیروهای اپوزیسیون نیز هیچ تبیین و تحلیل روشنی از مردم و امکان شرکتشان در انتخابات نداشتند.

این داوری فقط تا حدودی درست است. به نظر من نیروهای اپوزیسیون، از دلسردی مردم و تعمیم آن تا شرکت کمتر آنان در انتخابات بی اطلاع نبودند. ما، هم وضعیت انفعال مردم را می دانستیم و هم از علل و عوامل آن مطلع بودیم. اما فکر نمی کردیم انفعال و خودداری تا این اندازه گسترده باشد. با این حال نیروهای اپوزیسیون، علی‌رغم اطلاع از دلسردی‌مردم، هیچ یک تمایلی به تحریم انتخابات نشان ندادند. زیرا مبارزات انتخاباتی، تنها فرصتی بود که اپوزیسیون می توانست با درگیر شدن در آن با مردم ارتباط برقرار کند. به علاوه این نحوه کناره جویی، جنبه سلبی داشت و نشان از نومیدی از جنبش های داخل کشور می داد و به وادادگی، بیشتر شبیه بود تا یک تحریم یا نافرمانی مدنی برخاسته از اداره سازمان یافته نیروهای اجتماعی، و جایگزینی هم جز آمریکا و محافل وابسته به آن نداشت. لذا نیروهای دموکرات و آزادی خواه ایران که نسبت به اصل استقلال و حاکمیت ملی علاقه و حساسیت دارند، نمی توانستند یک گرایش انفعالی را که از سر ناچاری به قدرت های غیرملی امید می بندد، تأیید و همراهی کنند. درضمن فاقد ابزار و وسیله ارتباطی مؤثر برای روشنگری و توضیح واقعیت ها و مخاطرات به مردم بودند. در همین حال، در اثر جدایی از پایگاه اجتماعی و نیروهای هوادار از اتخاذ تصمیمات مسؤولانه و هماهنگ با یکدیگر نیز بازماندند. غلبه گرایش های فرقه گرایی، شخصیت محوری، مرید و مرادی، همراه با تردیدهای ناشی از فقدان تحلیل و ارزیابی استراتژیک، مانع از وحدت عمل آنها شد و بعضاً به موضع گیری های متناقضی دست زدند.

اگر شعار آزادی و دموکراسی در داخل و صلح و آشتی در صحنه روابط بین الملل، محور اتحاد و همبستگی ملی و اعتماد و همکاری متقابل میان ملت و حکومت قرار گیرد، در آن صورت تهدیدهای ۲۴ ساله علیه استقلال و حاکمیت ملی و آرمان های اصیل انقلاب نیز خنثی خواهد شد... و در آینده انتخاباتی جوشیده از درون جامعه و بدون تأثیرپذیری از قدرت های سلطه طلب و با شرایط دموکراتیک و مسالمت آمیز خواهیم داشت

وقتی صحبت از ضعف ها و پراکندگی میان نیروهای اپوزیسیون می شود، این نکته را نباید از نظر دور داشت که یک نیروی سیاسی که معتقد به مبارزه دموکراتیک و قانونی است، در شرایطی که از امکانات فعالیت قانونی و مسالمت آمیز و دموکراتیک محروم گشته است، قادر نخواهد بود بر مشکلات نظری و عملی خود غلبه کند و نمی تواند نیروهای خود را سازماندهی کند. زیرا هزینه بالای فعالیت سیاسی مخالفت، اجازه جذب نیرو و مشارکت فعال و ایجاد ارتباط با توده‌ها را نمی دهد. همین نیروهای ملی و دموکرات در دوران نهضت ملی شدن نفت و در دوران انقلاب، عملکرد مثبت و موفقیت آمیزی در رشد و اعتلای نهضت مردمی و ضد استبدادی و ضد استعماری از خود بروز دادند. ولی در شرایط کنونی شدت محدودیت ها حتی المکان برقراری گفت وگو و تعامل اثربخش را با یکدیگر و دیگر نیروها از آنان سلب کرده است. با همه این احوال و وجود دشواری ها، از ایجاد یک جبهه متحد برای آزادی و دموکراسی، گریزی نیست.

با توجه به شرایطی که در آن قرار داریم، اگر بر فرض، اتفاق غیرمنتظره‌ای به علت حضور آمریکا در منطقه نیفتد، چه چشم‌اندازی برای انتخابات مجلس هفتم که یک سال دیگر انجام خواهد شد پیش بینی می کنید و سیر برخورد مردم با آن راچطور می بینید؟ و چه پیشنهادی برای بهبود این شرایط و خروج از این احساس یأس و ناامیدی دارید؟

برای پاسخ به این سؤال باید به تحلیل اوضاع جدید و جهت گیری های احتمالی که سیستم در ارتباط با این وضعیت جدید اتخاذ خواهد کرد بپردازیم. با توجه به تحولاتی که در منطقه رخ داده، شرایط نسبت به قبل از جنگ و اشغال عراق تغییر کرده است. لازم است تأثیر این تحولات را در تحلیل وضعیت داخلی کشور در نظر گرفت. سقوط حکومت عراق با دخالت مستقیم نیروهای آمریکایی و انگلیسی، تأثیراتی متضاد بر وجدان عمومی جامعه برجای گذاشته است.

آمریکا و انگلیس برای دستیابی به هدف های قدرت طلبانه و سلطه جویانه خود که درضمن متضمن تثبیت موقعیت برتر اسرائیل در منطقه است، با نقض نظر اکثر اعضای شورای امنیت و اصول منشور ملل متحد و قواعد حاکم بر سازمان ملل و با بی اعتنایی کامل به افکار عمومی جامعه جهانی، عراق را مورد تهاجم قرار داده‌اند؛ و به بهانه های متناقض امحاء سلاح های کشتار جمعی و سپس ساقط کردن حکومت عراق و برقراری دموکراسی در آن کشور، ضمن کشتار مردم بی دفاع و رفتار غیرانسانی با آنان و تخریب تأسیسات حیاتی، آن کشور را اشغال کرده‌اند. اما آزادی و دموکراسی که از بیرون و به این شیوه به ملتی هدیه شود، قابل دوام نیست. آزادی و دموکراسی جز از طریق ایجاد نهادهای مدنی و توسعه فرهنگ دموکراتیک به وجود نمی آید و فرهنگ آن را هر ملتی خود باید تولید کند و بیاموزد و این کار مستلزم کوشش و مبارزه‌ای درازمدت است که هر جامعه‌ای باید درگیر آن شود. به هر حال آمریکا اکنون با مداخله خودسرانه حکومت عراق را سرنگون کرده و درصدد است، نظام سیاسی چند کشور دیگر منطقه ازجمله سوریه و ایران را نیز تغییر دهد.

هرچند روش های ضد انسانی و هدف های سلطه جویانه اقدامات آمریکا، با هیچ یک از معیارهای انسانی و دموکراسی و لیبرالیسم و نیز منشور سازمان ملل، قابل توجیه نیست، اما از طرف دیگر کسی هم از سرنگون شدن حکومت های دیکتاتوری متأسف نیست. در ظاهر، مخالفت آمریکا با حکومت هایی نظیر حکومت صدام حسین با ماهیت و هدف های سلطه جویانه آمریکا، سازگاری ندارد. اما اگر به تغییرات اساسی که از چند دهه قبل در ساختار سرمایه داری جهانی رخ داده توجه شود که به موجب آن، ساز و کار آن نظام همراه با فرآیند جهانی شدن سرمایه مالی و سپس فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد، دستخوش تحول گشته توجه شود، این ابهام از بین می رود. چون در نتیجه این تغییرات، حکومت های دیکتاتوری در کشورهای پیرامونی که بیشتر تکیه گاه و سر پل سلطه امپریالیسم بشمار می رفتند، دیگر به عامل بی ثبات کننده و تنش زا و مزاحم و ناسازگار با مقتضیات جدید سرمایه داری جهانی، تبدیل شده اند. از این بابت، صدور نظام های شبه دموکراسی به کشورهای پیرامونی در دستور کار آمریکا قرار گرفت، هرچند حمایت از مرتجع ترین حکام مستبد خودکامه نظیر شیوخ خلیج فارس و طالبان و اتحاد استراتژیک با آنها - در هر جا که منافع ایجاب کند - تا امروز ادامه یافته است. این تحول یعنی جهت گیری کلی چند دیکتاتوری از سوی قدرت های سرمایه داری غرب، شرایط مساعدتری برای رشد جنبش های دموکراتیک در کشورهای پیرامونی فراهم آورده است، از بین رفتن حمایت امپریالیستی از این نوع حکومت ها، در صورت وجود جنبش های قوی اجتماعی، فرصتی است که نمی توان از آن چشم پوشید. اما استفاده از چنین زمینه‌ای در روابط بین المللی با مجاز شمردن مداخله مستقیم نظامی و سیاسی و سلب حق حاکمیت و تعیین سرنوشت از ملت ها، خیلی فرق دارد. روش اخیر، امکانات توسعه سیاسی و اجتماعی و اقتصادی مستقل و اصیل و آزاد را از مردم کشورهای تحت اشغال سلب می کند و لذا نمی تواند مورد قبول نیروهای آزادیخواه و دموکرات و طرفدار استقلال ملی واقع شود. در حال حاضر تهدید آمریکا به مداخله با اعمال فشار برای تغییر ساختارهای سیاسی کشورهای همسایه عراق، واکنش های متفاوتی را در داخل پدید آورده است.

با توجه به مجموعه شرایط منطقه‌ای، پیش بینی شما از سیر تحولات آینده کشور چیست؟

پیش بینی آینده تحولات در ایران، آسان نیست. احتمال مداخله آمریکا در ایران به شیوه‌ای که در عراق عمل شد، ضعیف است. اما احتمال دارد فشارهای تازه‌ای برای تغییر سیاست های داخلی و بین المللی حکومت وارد آید. جناح های مختلف حاکمیت، واکنش ها و اقدامات متفاوتی را برای مقابله با یک چنین مداخله احتمالی را پیشنهاد و دنبال می کنند. یک جناح استراتژی استحاله به منظور سازش و رسیدن به تفاهم با آمریکا را پیشنهاد می کند. مطابق این سیاست، همه خواسته های آمریکا پذیرفته و به تدریج به اجرا گذاشته می شود؛ تنها به شرطی که اقتدار و حاکمیت آنان، محفوظ بماند. برای این منظور باید سیاست تعدیل در عرصه های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی با هدف هماهنگ شدن با نظام بین المللی موردنظر آمریکا و سرمایه داری جهانی، ادامه یابد، اما در عرصه سیاسی، به یک دموکراسی نیم‌بند و تحت نظارت و کنترل، بسنده خواهد شد. جناحی دیگر، برداشتن موانع اجرای توسعه سیاسی را به منظور کاهش شکاف میان ملت و حکومت پیشنهاد می کند و همراه با آن تغییر در سیاست خارجی با هدف مذاکره و حل اختلاف با آمریکا تا بهانه‌ای برای مداخله آن کشور باقی نماند. جناحی دیگر نیز، قدرت نمایی بیشتر در برابر آمریکا و اعمال محدودیت بیشتر و نظارت و کنترل امنیتی و نظامی در داخل کشور را تجویز می نماید. پیشنهادی که شانس قبول و اجرای اندکی دارد. به علاوه، در درون جامعه یعنی در عرصه عمومی، عده ای چشم انتظار مداخله آمریکا برای تغییر اوضاع داخل کشورند. اما نیروهای دموکرات و آزادیخواه، ضمن ابراز مخالفت با هرگونه مداخله در حق حاکمیت ملی و برهم زدن و مخدوش کردن استقلال کشور، بر ضرورت ایجاد یک همبستگی و اتحاد ملی بر محور تأمین منافع ملی و دفاع از استقلال و تمامیت ارضی کشور، از طریق برقراری دموکراسی و تحقق مشارکت عمومی و تعیین حقوق داوری های فردی و اجتماعی، تأکید می کنند و زمان را برای انجام این مهم مساعد می دانند. پیشبرد این هدف نیازمند اتحاد همه نیروهای ملی و آزادیخواه و دموکرات و علاقه‌مند به استقلال کشور است. تحقق این هدف مردم را یکبار دیگر نسبت به توانایی خود در اصلاح امور کشور مطمئن می سازد.

روی هم رفته، با توجه به شرایط رو به تحول در منطقه و در داخل کشور، چشم‌انداز آینده کشور به شرطی روشن و امیدوارکننده خواهد بود که کوشش ها برای ایجاد وحدت و جنبش ملی برای آزادی و دموکراسی به نتیجه برسد و در آن صورت تا انتخابات مجلس هفتم، انگیزه و شوق عمومی برای مشارکت در تعیین سرنوشت، افزایش خواهد یافت. بی شک راه درازی در پیش است، اگر قرار نیست دراثر مداخله قدرت های سلطه جوی جهانی، تحولات سیاسی و توسعه اجتماعی - اقتصادی میهن ما در چارچوب وابستگی و تحت سلطه جهانخواران انجام گیرد، نباید به غفلت یا غرور، آخرین فرصت را در این مرحله از دست بدهیم. با برداشتن موانع موجود در برابر مشارکت عموم مردم، در داخل، حاکمیت ملی، تحقق می یابد و فرصت جهت رشد، توسعه حقیقی و مستقل و درونزا فراهم می گردد و همراه با آن در روابط خارجی روابط ما با جامعه بین المللی، بر پایه صلح و همکاری متقابل قرار می گیرد. مذاکره با آمریکا به رهبری یک حکومت متکی به آراء عمومی، زیانی برای منافع ملی و استقلال کشور در بر ندارد. اصلاح سیاست های داخلی در جهت تعمیق دموکراسی و سیاست خارجی در راستای سرفرازی صلح و آشتی، قطعاً کشور را در برابر هر نوع مداخله و فشارهای قدرت های سلطه گر محافظت می کند و از دو سو - از داخل و از خارج - حمایت از منافع و امنیت ملی و کمک به توسعه همه جانبه کشور افزایش می یابد.

به نظر شما در آینده، هر یک از سه گزینه‌ای که در بالا به آنها اشاره کردید به چه سرانجامی خواهند انجامید؟

هریک از سه گزینه اصلی که در برابر حاکمیت قرار دارد، تبعات و آثار خاص خود را در پی دارد. اتخاذ استراتژی موردنظر افراطیون راست گرا که مبتنی بر تشدید جو امنیتی - نظامی در داخل و محدود کردن بیشتر آزادی ها و قدرت نمایی و تنش زایی در روابط خارجی و ادامه حالت قهر و ستیز با آمریکاست، به فرض به اجرا در آمدن از یک طرف موجب تعمیق شکاف و جدایی میان ملت و حاکمیت می شود و آن را از حمایت و اعتماد عمومی بیش از پیش محروم می کند. در این صورت مشارکت مردم در امور عمومی بازهم کاهش می یابد و تضادها و تنش های سیاسی و اجتماعی کشور را دچار بی ثباتی و آشوب کرده و به سوی فروپاشی سوق می دهد. از سوی دیگر این گزینه فشار سیاسی، اقتصادی و (احیاناً به طور محدود) نظامی آمریکا را تشدید و بی ثباتی در کشور ایجاد می کند. در آن صورت، منطقا آشوب و درگیری افزایش می یابد و بهانه برای مداخله بیشتر آن کشور و متحدان آن فراهم می شود تا به نام و شعار رفع تهدید از صلح و امنیت جهانی و جلوگیری از نقض حقوق بشر، دست کم رفراندومی را تحت نظارت خودشان بر حاکمیت تحمیل کنند. نتایج چنان رفراندومی نیز، از هم اکنون قابل پیش بینی است.

گزینه دوم، استراتژی استحاله است که از سوی طیف وسیعتری از حاکمیت حمایت می شود. شانس آن را برای پذیرفته شدن از سوی آمریکا و متحدان به سهولت نمی توان تخمین زد. ولی به فرض قبول، به خاطر عدم حضور مردم و نمایندگان حقیقی آنها در کانون های تصمیم گیری، مذاکرات و گفت وگوها میان حکومت و دولت های خارجی، طبق معمول در پشت درهای بسته و توسط نهادهای غیر منتخب صورت می گیرد و با توجه به اینکه حامیان این سیاست معیار و ملاک مقدس و خط قرمزی برای حفظ حریم اقتدار انحصاری بر مراکز قدرت و ثروت و مصالح موردنظر خود نمی شناسند، پایمال کردن همه اصول و ارزش ها، از جمله منافع و مصالح ملی در چنین فرایندی دور از انتظار نخواهد بود. در این گزینه، قرار است رابطه با آمریکا با قبول کلیه خواسته ها بجز از بین رفتن سلطه انحصاری قدرت برقرار شود و دست دولت ها و شرکت های بین المللی برای بهره برداری از منابع و انجام پروژه های اقتصادی در کشور کاملاً باز و توسعه ایران توسط آنها در چارچوب نظم و تقسیم کار تعیین شده از سوی آنها انجام گیرد. با اجرای این استراتژی و با تعدیل هایی که در سیاست های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی صورت می گیرد، احتمالا گشایش صوری در این بخش ها از حیات جامعه رخ می دهد. اما تسلط انحصاری قدرت و ثروت، شکاف ها و تضادهای اجتماعی و سیاسی را عمیق تر خواهد کرد و به اقتضای ماهیت تحولات، جنبش های اجتماعی برای آزادی و دموکراسی و مشارکت حقیقی و برای عدالت اجتماعی، رشد و گسترش بیشتری پیدا خواهند کرد و قدرت اجتماعی مردم نقش آفرین خواهد گشت. بخصوص که توسعه توام با وابستگی و باپیش فرض ادامه سلطه یک طبقه، بحران های مداوم اقتصادی و اجتماعی را در پی خواهد داشت.

گزینه سوم، مطلوب ترین راه ممکن برای حل مناقشات در روابط خارجی و ازجمله با آمریکا و رهایی از بحران های شدید داخلی است؛ و آن پذیرش خواسته های مردم دائر بر احترام به حقوق فردی و اجتماعی شان، برداشتن موانع مشارکت مؤثر همه مردم در اداره امور کشور؛ و تأمین آزادی فعالیت مطبوعات، احزاب و سازمان های سیاسی و صنفی و جامعه مدنی است. با این کار راه تحقق کامل حاکمیت ملی هموار می شود و شکاف میان دولت - ملت کاهش می یابد و همکاری و همبستگی میان ملت ایران مقابله با هر تهدید خارجی و به ویژه در برابر مداخله جویی های آمریکا و نیز کمک به پیشبرد برنامه های توسعه حقیقی و مستقل، امکانپذیر می شود. در این گزینه که مورد حمایت همه اصلاح طلبان و جناح هایی از حکومت و نیز نیروهای دموکرات و آزادیخواه جامعه است، سیاست صلح مبتنی بر مشارکت داخلی مبنای توسعه روابط خارجی قرار خواهد گرفت. اگر شعار آزادی و دموکراسی در داخل و صلح و آشتی در صحنه روابط بین الملل، محور اتحاد و همبستگی ملی و اعتماد و همکاری متقابل میان ملت و حکومت قرار گیرد، در آن صورت تهدیدها علیه ۲۳ سال استقلال و حاکمیت ملی و آرمان های اصیل انقلاب نیز خنثی خواهد شد. اگر فضای سیاسی جامعه باز شود و حاکمیت حقوق فردی و اجتماعی مردم را بپذیرد، در آینده انتخاباتی جوشیده از درون جامعه و بدون تأثیرپذیری از قدرت های سلطه طلب و با شرایط دموکراتیک و مسالمت آمیز خواهیم داشت که می تواند فرآیندهای تغییرات و نوسازی سیاسی - اجتماعی ایران را به درستی هدایت کند. در دو حالت دیگر، اوضاع داخلی کشور با بحران ها و تنش های جدی همراه خواهد شد.

اگر نوسازی در جامعه ما با رهبری و قیمومیت یک دولت سلطه گر خارجی انجام گیرد، به هیچ وجه ما را به طرف ثبات و شکفتگی استعدادهای ملی و مردمی نمی رساند. آزادی و دموکراسی فقط حفظ صورت ظاهری از رأی دادن نیست. آزادی و دموکراسی باید شرطی برای رشد استعدادهای خلاقه مردم جامعه باشد. رشد آن استعدادهاست که می تواند آینده ما را بسازد و تولید فرهنگ و دانش و ارزش های انسانی و اخلاقی کند و تمدن به وجود آورد. اگر این استعدادها شکفته نشوند، دیگران نمی توانند برای ما تمدن بسازند. اگر آمریکا در ایران دموکراسی بیاورد و تحمیل کند، ملت ما ابزار و بازیچه آن قدرت خواهد بود. بنابراین نسلی از جوانان که از سردرماندگی و خستگی و آسیبی که از حکومت های این سال ها دیده‌اند، تشنه رهایی هستند، باید بدانند که فرق است میان «رهایی» و «آزادی».

شما بر چه وجهی از این فرق تاکید دارید؟

رهایی این است که بندها فقط پاره شود. درحالی که آزادی، داشتن توانایی فکری، علمی و عملی برای انتخاب آزاد و آگاهانه و مبتکرانه از طرف فرد است. ما چنان آزادی و دموکراسی را می خواهیم که بستر و زمینه‌ای برای شکفتگی استعدادها شود که قرن‌هاست در کشور ما سرکوب شده و راکد مانده. تا این استعدادها در عرصه های علم و فرهنگ و هنر و عرفان و... احیا نشود، نمی توانیم مجدداً به یک ملت توانا و رو به رشد تبدیل شویم، نمی توانیم دگرباره فرهنگ ساز گردیم، بلکه همچنان مصرف کننده فرهنگ غربی و آمریکایی خواهیم ماند. این وظیفه روشنفکران است که به جای تبعیت از گرایش های خلاف خرد و اخلاق و یا از روی مصلحت، محبوبیت و موقعیت اجتماعی خود، تعهد خود را به حقیقت و اصول و ارزش های انسانی فراموش نکنند. بهترین راه برای آزادی جامعه ما این است که نیرویی آزادی بخش از درون جامعه و از اتحاد و همبستگی همه قشرهای مولد، آزادیخواه و دموکرات بجوشد. تحولات جهانی، فرصت خوبی برای قرار گرفتن در جاده دموکراسی و توسعه به وجود آورده است که باید آن را مغتنم شمرد. در وضعیت حاضر، برخلاف دوران جنگ سرد، حکومت های دیکتاتوری در جامعه جهانی دچار انزوا و بی اعتنایی می شوند و از حمایت خارجی برای سرکوب ملت خود محروم می مانند. هر چند آمریکا هنوز به خاطر منافع اقتصادی و استراتژیک به طور مقطعی از بعضی از حکومت های مرتجع و خودکامه حمایت می کند. از این شرایط باید برای ایجاد یک همبستگی ملی و باز کردن راه آینده با دست های خودمان تلاش کنیم. اگر جنبش دموکراتیک جامعه ایران، به دست نیروی آگاه و آزاد شده ایرانی به پیروزی نرسد و راهی برای اعتلا و بازسازی و احیاء فرهنگ و تمدن ایران در برابر نسل جدید نگشاید، این خطر هست که قدرت های سلطه‌جویی که در اندیشه و اقدام برای قطبی کردن جهان و قرار دادن همه کشورها در تحت سلطه و اقتدار متمرکز مالی، اقتصادی و نظامی و فرهنگی نظام سرمایه گذاری جهانی هستند، ما را مجبور به زندگی در تعامل در چارچوب نظمی کنند که ما در ایجاد و تحول آن نقشی نداریم و در جایگاهی قرار دهند که فقط ضامن حفظ سلطه و رهبری آنها و موجب اضمحلال استقلال و هویت ملی و فرهنگی ملت ما خواهد شد.

با این حساب، معتقدید فرایندهایی چون پس میزان حضور مردم در انتخابات آینده‌نیز، بستگی به تصمیمی دارد که نیروهای دخیل در حاکمیت و مردم در این مقطع می گیرند...

بله. یعنی اگر این جبهه متحد در داخل ایجاد شود، انتخابات آینده بر پایه خواست مردم و با نشاط و مشارکت گسترده‌تری برگزار خواهد شد.

ما هم وضعیت انفعال مردم را می دانستیم و هم از علل و عوامل آن مطلع بودیم. اما فکر نمی کردیم انفعال و خودداری تا این اندازه گسترده باشد. با این حال نیروهای اپوزیسیون، علی‌رغم اطلاع از دلسردی‌مردم، هیچ یک تمایلی به تحریم انتخابات نشان ندادند. زیرا نسبت به اصل استقلال و حاکمیت ملی علاقه و حساسیت دارند؛ نمی توانستند یک گرایش انفعالی را که از سر ناچاری به قدرت های غیرملی امید می بندد، تأیید و همراهی کنند